

نویسنده: کریس هجز «Chris Hedges».
منبع و تاریخ نشر: انفارمیشن کلیرنگ هوز «»
برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .



برای

Sermon for Gaza

این خطبه ای است که یکشنبه 28 آوریل در مراسمی که در اردوگاه غزه در دانشگاه پرینستون برگزار شد، ایراد کردم. این خدمات توسط دانشجویان مدرسه علمیه پرینستون سازماندهی شده بود .

This is a sermon I gave Sunday April 28 at a service held at the encampment for Gaza at Princeton University. The service was organized by students from Princeton Theological Seminary.

اختلافات و یا در درگیری هایی موجود در آمریکای لاتین، آفریقا، خاورمیانه و بالکان را بعنوان یک گزارشگر در وقت و زمان اش پوشش و یا راپور دادم، و با افراد منحصر به فردی از عقاید، مذاهب، نژادها و ملیت های مختلف مواجه شدم که با شکوه و با عزم راسخ به نمایندگی از ستمدیدگان به مبارزه با ظالم قیام کردند. برخی از آنها شاید کنون مرده اند. یا که برخی از آنها فراموش شده اند. یا که اکثر آنها ناشناخته هستند یا باقی مانده اند.

این افراد، علیرغم تفاوت های فرهنگی گسترده شان، ویژگی های مشترکی نیز داشتند - تعهد عمیق به حقیقت، فساد ناپذیری، شجاعت، بی اعتمادی به قدرت، نفرت از خشونت و همدلی عمیقی که به افرادی که با آنها متفاوت بودند، حتی به مردمی که توسط فرهنگ غالب به عنوان دشمن تعریف می شوند. آنها برجسته ترین مردان و زنانی هستند و بودند که در مدت 20 سال که من به عنوان یک خبرنگار خارجی با آنها ملاقات کردم. من زندگی ام را با استانداردهای بی که آنها تعیین کرده بودند یا تعیین میکردند تنظیم کردم.

شما درباره برخی از آنها شنیده اید، مانند در مورد **واسلاو ها ول**، که من و سایر خبرنگاران خارجی بیشتر شب ها با او در جریان انقلاب مخملی «1989» چکسلواکی، در تئاتر فانوس جادویی در پراگ ملاقات کردیم. دیگران ویا بزرگان، را نه کمتر و بیشتر؛ احتمالاً نمی شناسید، مانند کشیش **یسوعی ایگاناسیو الاکورییا**، که در سال «1989» توسط جوخه های مرگ در السالوادور به ضرب گلوله کشته شد. پریچت یا که این کشیش گفته بود، هیچ مردمی عادی نیستند که در زمان جنگ جان خود را برای پناه دادن و محافظت از افراد مذهبی یا قومی مخالف مورد آزار و شکار قرار دهند. و من زندگی خودم را مدیون برخی از این افراد "معمولی" می دانم یا که مدیون آنها هستم.

مقاومت در برابر شر رادیکال، همانطور که انجام می دهید، تحمل زندگی است که طبق معیارهای جامعه گسترده تر، شکست خورده است. نادیده گرفتن بی عدالتی مربوط به قیمت شغل، شهرت، توان مالی و گاهی اوقات زندگی شماست. بدعت گذار مادام العمر بودن است. و شاید این مهمترین نکته باشد، پذیرش این نکته است که فرهنگ مسلط، حتی نخبگان لیبرال، شما را به حاشیه خواهند بردویکه راند و آنها تلاش می کنند که شما نه تنها آنچه انجام می دهید، بلکه شخصیت شما را می خواهند که بی اعتبار کنند. هنگامی که در سال «2003» پس از محکوم شدن به دلیل محکوم کردن حمله به عراق و سرزنش عمومی از سوی مقام ارشد روزنامه به خاطر موضع علیه جنگ، به اتاق خبر نیویورک تایمز بازگشتم، خبرنگاران و سردبیرانی را که می شناختم و با آنها تقریباً مدت «15» سال کار می کردم یا کار کرده بودم. همه سرشان را پایین انداختند یا زمانی که من نزدیک به آنها می شدم آنها از من روی برمیگردانیدند. آنها نمی خواستند به همان سرایت مرگبار شغلی آلوده شوند یا که آنها نمی خواستند در نزدیکی بامن از شغل شان برکنار شوند.

نهادهای حاکم - دولت، مطبوعات، کلیسا، دادگاه ها، دانشگاه ها - زبان اخلاق را به زبان می آوردند، اما آنها در خدمت ساختارهای قدرت بودند، مهم نیست که چقدر بدخواهانه، پول، موقعیت و اقتدار برای آنها فراهم می کنند. همه این مؤسسات، از جمله آکادمی، از

طریق سکوت یا همکاری فعال خود با شر رادیکال شریک جرم بوده هستند . این در طول نسل کشی که ما علیه بومیان آمریکایی مرتکب شدیم، برده داری، شکار جادوگران در دوران مک کارتی، حقوق مدنی و جنبش های ضد جنگ و مبارزه با رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی صادق بود. شجاع ترین ها پاکسازی می شوند و بدل می شوند. **پل تیلیش**، متکلم زمانی نوشت، همه نهادها، از جمله کلیسا، ذاتاً شیطان هستند. و یک زندگی یا یک کس در موقف مقاومت باید بپذیرد که رابطه با هر نهادی اغلب موقتی است، زیرا دیر یا زود آن مؤسسه درخواست سکوت می کند یا اطاعت وجدان شما به شما اجازه نمی دهد. **جیمز کون متکلم** در کتاب خود به نام صلیب و درخت لینچ می نویسد که برای سیاهان ستم دیده صلیب یک نماد مذهبی متناقض بود زیرا سیستم ارزشی جهان را با این خبر که امید از راه شکست، رنج و مرگ می آید، وارونه می کند. حرف آخر را نزنید که آخرین ها اولین و اولین ها آخرین خواهند بود.»

کون ادامه می دهد: «اینکه خدا می تواند در صلیب زدن عیسی «راهی از هیچ راهی بیاید» برای عقل واقعاً پوچ بود، اما در روح سیاه پوستان این عمل خدا عمیقاً واقعی بود. سیاهان برده وقتی که برای اولین بار پیام انجیل را شنیدند، قدرت صلیب را به چنگ آوردند. مسیح مصلوب شده، حضور محبت آمیز و رهایی بخش خدا را در تضادهای زندگی سیاه پوستان نشان داد - آن حضور متعالی در زندگی مسیحیان سیاه پوست که به آنها قدرت داد تا با ور کنند که در نهایت، در آینده معاد شناختی خدا، از «مشکلات این جهان» شکست نخواهند خورد. مهم نیست که رنج آنها چقدر بزرگ و دردناک است. باور این پارادوکس، این ادعای پوچ ایمان، تنها در تواضع و توبه ممکن بود. جایی برای سربلندان و قدرتمندان نبود، برای مردمی که فکر می کنند خداوند آنها را به فرما نروایی بر دیگران فرا خوانده است. صلیب انتقاد خدا از قدرت - قدرت سفید - با عشق ناتوان بود، ربودن پیروزی از شکست. **راینهولد نیبور** این ظرفیت را برای سرپیچی از نیروهای سرکوب «جنونی عالی در روح» نامید. **نیبور** نوشت که «هیچ چیز جز جنون با قدرت بدخیم و «شرارت معنوی در مکان های بلند» مبارزه نمی کند.» این جنون عالی، همانطور که **نیبور** فهمید، خطرناک است، اما حیاتی است. بدون آن، «حقیقت مبهم است.» و **نیبور** همچنین می دانست که لیبرالیسم سنتی نیرویی بی فایده در لحظات افراط است. **نیبور** گفت: لیبرالیسم فاقد روحیه اشتیاق است، به عبارت دیگر تعصب، که برای بیرون راندن جهان از مسیر شکسته اش بسیار ضروری است. آنقدر روشنفکرانه و خیلی کم احساسی است که نمی توان نیروی کار آمدی در تاریخ با شد

پیامبران در کتاب مقدس عبری این جنون عالی را داشتند. سخنان پیامبران عبری، همانطور که **خاخام آبراهام هشل** نوشت، «فریادی در شب بود. در حالی که دنیا در آسایش و خواب است، پیامبران نبیای آسمان را احساس می کند. پیامبران از آنجا که واقعیت ناخوشایندی را دید و با آن روبرو شد، همانطور که **هشل** نوشت، «مجبور شد که خلاف آنچه قلب یا ذهن شان انتظار داشت، اعلام کند.» این جنون والا کیفیت ضروری برای یک زندگی مقاومتی است. این پذیرش این است که وقتی در کنار مظلوم با یستی مانند مظلوم با تو رفتار شود. این پذیرش این است که، اگرچه از نظر تجربی، همه چیزهایی که

در طول زندگی‌مان برای به دست آوردن آن تلاش کرده‌ایم ممکن است بدتر باشد، مبارزه ما خود را تأیید می‌کند.

کشیش کاتولیک رادیکال **دانیل بریگان** - که به دلیل سوزاندن اسناد پیش نویس در طول جنگ در ویتنام به سه سال در زندان فدرال محکوم شد - به من گفت که ایمان اعتقاد به این است که خیر، خیر را به سوی خود می‌کشاند. بودایی‌ها به این «کارما» می‌گویند. اما او برای ما به عنوان مسیحی گفت که نمی‌دانستیم کجا رفت. ما اطمینان داشتیم که به جایی رسیده است. اما نمی‌دانستیم کجا است. ما فراخوانده شده‌ایم که کار خیر را انجام دهیم، یا حداقل تا جایی که بتوانیم آن را تعیین کنیم، و سپس آن را رها کنیم. "اما بهای صلح چیست؟" بریگان در کتاب خود "بدون محدودیت برای مردانگی" می‌پرسد.

«من به مردم خوب، شایسته و صلح دوستی فکر می‌کنم که هزاران نفر از آنها را می‌شناسم و نیز در شگفتم. همان‌طور که **هانا آرنت** نوشت، چه تعداد از آنها تا این حد مبتلا به بیماری فاسد هستند، تنها افراد اخلاقی قابل اعتماد کسانی نیستند که می‌گویند "این اشتباه است" یا "این کار نباید انجام شود"، بلکه کسانی هستند که می‌گویند "من نمی‌توانم". "آنها می‌دانند همان‌طور که **امانوئل کانت** می‌نویسد: «اگر عدالت از بین برود، زندگی انسان روی زمین معنای خود را از دست داده است». و این بدان معناست که ما نیز مانند سقراط باید به جایی برسیم که بد بختی بهتر از اشتباه کردن است. ما باید فوراً ببینیم و عمل کنیم، و با توجه به معنای دیدن، این مستلزم غلبه بر ناامیدی است، نه با عقل، بلکه با ایمان.

من در درگیری‌ها دیدم که قدرت این ایمان را که خارج از هر عقیده مذهبی یا فلسفی است، پوشانده ام. این ایمان همان چیزی است که **هاول** در مقاله خود "قدرت ناتوانان" زندگی در حقیقت نامیده است. زندگی در حقیقت، فساد، دروغ و فریب دولت را آشکار می‌کند. این یک امتناع از عضویت در فتنه است.

جیمز بالدوین، پسر یک واعظ و به طور خلاصه خود یک واعظ، گفت که منبر را رها کرد تا انجیل را موعظه کند. او می‌دانست که انجیل بیشتر یکشنبه‌ها در عبادتگاه‌های مسیحی شنیده نمی‌شود. این بدان معنا نیست که کلیسا وجود ندارد. این بدان معنا نیست که من کلیسا را رد می‌کنم. برعکس. کلیسا امروز در عبادتگاه‌های غاردار و عمدتاً خالی قرار ندارد، اما اینجا، با شما، با کسانی که خواهان عدالت هستند، کسانی که عقیده غیررسمی آن‌ها *Beatitudes* است:

خوشا به حال فقیران در روح و روان‌شان، زیرا ملکوت آسمان از آن آنهاست. خوشا به حال عزاداران، زیرا آنها تسلی خواهند یافت. خوشا به حال حلیمان، زیرا آنها زمین را تصاحب خواهند کرد. خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا سیر خواهند شد. خوشا به حال مهربانان، زیرا آنها رحمت خواهند یافت. خوشا به حال پاک دلان که خدا را خواهند

دید. خوشا به حال صلح کنندگان، زیرا آنها پسران و دختران خدا نامیده خواهند شد. خوشا به حال کسانی که به خاطر عدالت آزار می بینند، زیرا ملکوت آسمان از آن آنهاست.

عیسی، اگر در جامعه معاصر زندگی می کرد، بدون سند بود. او شهروند رومی نبود. او بدون حقوق و تحت اشغال رومیان زندگی می کرد. عیسی رنگین پوست بود. رومی ها سفید پوست بودند. و رومی ها که نسخه خود را از برتری سفید پوستان عرضه کردند، تقریباً به همان اندازه که ما آنها را با تزیینات کشنده به پایان می رسانیم، افراد رنگین پوست را به صلیب ها میخکوب می کردند، آنها را در خیابان ها با گلوله می کشیدند، در قفس می بندند یا در غزه ذبح می کردند. رومیان عیسی را به عنوان یک شورشگر و انقلابی کشتند. آنها از رادیکالیسم انجیل مسیحی می ترسیدند. و حق داشتند که از آن بترسند. دولت روم عیسی را همان گونه دید که دولت آمریکا مالکوم ایکس و مارتین لوتر کینگ جونیور را دید، سپس، مانند الان، پیامبران کشته شدند.

کتاب مقدس به صراحت قدرتمندان را محکوم می کند. این یک کتابچه راهنمای خودیاری برای ثروتمند شدن نیست. به آمریکا یا هیچ کشور دیگری برکت نمی دهد. برای افراد ناتوان نوشته شده است، برای کسانی که **جیمز کون** آنها را مصلوب زمین می خواند. این نوشته شده بود تا صدایی برای کسانی که توسط قدرت و امپراتوری بدخیم در هم شکسته شده اند، بر زبان بیاورند و بر حیثیت آنها تأکید کنند.

هیچ چیز آسانی در مورد ایمان وجود ندارد. از ما می خواهد بت هایی را که ما را به بردگی می کشند، بشکنیم. این می طلبد که ما برای دنیا بمیریم. ایثار می طلبد. مقاومت می طلبد. ما را فرا می خواند تا خود را در بدبختی های زمین ببینیم. ما را از همه چیزهای آشنا جدا می کند. می داند که وقتی رنج دیگران را احساس کنیم، دست به کار خواهیم شد.

طبیعی است که حتی وقتی برای صلح اعلام می کنند، دست هایشان با یک اسپاسم «تشنج» غریزی دراز می شود... آنها به سمت آسایش، خانه، امنیت، درآمد، آینده، برنامه هایشان - یعنی آن برنامه پنج ساله مطالعاتی، آن برنامه ده ساله جایگاه حرفه ای، آن برنامه بیست ساله رشد و اتحاد خانواده، آن برنامه پنجاه ساله زندگی شایسته و مرگ طبیعی شریفانه. فریاد می زنیم: «البته، اجازه دهید آرامش داشته باشیم، اما در عین حال اجازه دهید به حالت عادی برسیم، چیزی را از دست ندهیم، بگذار زندگی مان دست نخورده باقی بماند، نگذاریم نه زندان، نه بد آبروی و نه بر هم زدن روابط را بدانیم.» و از آنجا که ما باید این را در بر بگیریم و از آن محافظت کنیم، و به هر قیمتی - به هر قیمتی - امیدهای ما باید طبق برنامه حرکت کنند، و چون شنیده نشده است که به نام صلح، شمشیری سقوط کند و آن شبکه زیبا و حيله گر را از هم بپاشد. که زندگی ما بافته شده است، زیرا ناشنیده است که انسان های خوب از بی عدالتی رنج ببرند یا خانواده ها از بین بروند یا آبروی خوب از دست برود - به این دلیل است که ما فریاد صلح می گوئیم و فریاد صلح می زنیم و اما صلح وجود ندارد. صلح وجود ندارد زیرا صلح طلبی وجود ندارد. هیچ سازندگان صلح

وجود ندارند، زیرا ایجاد صلح حداقل به اندازه ایجاد جنگ پرهزینه است - حداقل به همان اندازه ضروری است، حداقل به همان اندازه که می‌تواند باعث رسوایی و زندان و مرگ در پی آن شود.

حمل صلیب به دنبال خوشبختی نیست. این توهم پیشرفت اجتناب ناپذیر بشر را در بر نمی‌گیرد. این در مورد دستیابی به موقعیت، ثروت، شهرت یا قدرت نیست. این مستلزم فداکاری است. مربوط به همسایه ماست. ارگان‌های امنیت دولتی شما را زیر نظر دارند و مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند. آنها فایل‌های عظیمی را در مورد فعالیت‌های شما جمع‌آوری می‌کنند. زندگی شما را مختل می‌کنند.

چرا من امروز اینجا با شما هستم؟ من اینجا هستم زیرا سعی کرده‌ام، هرچند ناقص، بر اساس پیام رادیکال انجیل زندگی کنم. من اینجا هستم زیرا می‌دانم که این چیزی نیست که می‌گوییم یا اظهار می‌کنیم، بلکه کاری است که انجام می‌دهیم. من اینجا هستم زیرا دیده‌ام که می‌توان یهودی، بودایی، مسلمان، مسیحی، هندو یا ملحد بود و صلیب را حمل کرد. حرف‌ها متفاوت است اما ایثار و عطش عدالت یکی است.

این مردان و زنانی که ممکن است آنچه را که من می‌گویم یا اعتقاد دارم را باور نکنند، برادران و خواهران من هستند. و من با احترام و احترام به تفاوت‌ها یمان و یافتن امید و قدرت و عشق در تعهد مشترکمان در کنار آنها می‌ایستم. در چنین مواقعی صدای مقدسینی را می‌شنوم که پیش از ما رفته‌اند. سوزان بی‌آنتونی، حق‌رای، که اعلام کرد مقاومت در برابر ظلم اطاعت از خداوند است، و حق‌رای **الیزابت کدی استانتون**، که گفت: «لحظه‌ای که ما شروع به ترس از نظرات دیگران می‌کنیم و در گفتن حقیقتی که در وجودمان است تردید می‌کنیم. و از انگیزه‌های سیاست ساکت می‌شویم که وقتی باید سخن بگوییم، سیل‌های الهی نور و حیات دیگر در جان ما سرازیر نمی‌شود.» یا **هنری دیوید ثورو**، که به ما گفت ابتدا باید زن و مرد باشیم و بعد تابع، که نه به قانون بلکه به آنچه درست است احترام بگذاریم. و **فردریک داگلاس** که به ما هشدار داد: «قدرت هیچ چیزی را بدون تقاضا نمی‌پذیرد. هرگز انجام نداده و نخواهد شد. آنچه را که مردم به آرامی تسلیم می‌شوند را دریابید و به میزان دقیق ظلم و ظلم که بر آنها تحمیل می‌شود پی برده‌اید، و اینها تا زمانی ادامه می‌یابد که با سخن یا ضربه و یا هر دو مقاومت کنند. حدود ظالمان با صبر و استقامت کسانی که به آنها ظلم می‌کنند تعیین می‌شود.» و **مری الیزابت لیز**، پوپولیسست بزرگ قرن نوزدهم، که رعد و برق گفت: «وال استریت مالک کشور است. این دیگر حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم نیست، بلکه حکومت وال استریت، وال استریت و وال استریت است. عوام بزرگ این کشور برده‌اند و انحصار ارباب است.» و ژنرال **اسمد لی بولتر** که گفت بعد از 33 سال و چهار ماه در تفنگداران دریایی فهمیده است که چیزی جز یک گانگستر سرمایه‌داری نبوده است، مکزیکی را برای منافع نفتی آمریکا ایمن می‌کند، هائیتی و کوبا را برای بانک‌ها امن می‌کند. و آرام کردن جمهوری دومینیکن برای شرکت‌های شکر. او گفت که جنگ، جنگی است که در

آن کشورهای تحت سلطه توسط نخبگان مالی و وال استریٹ استثما ر می شوند، در حالی که شهروندان هزینه‌ها را پرداخت می‌کنند و مردان و زنان جوان خود را در میدان جنگ قربانی طمع شرکت‌ها می‌کنند. یا یوجین وی دبز، کاندیدای ریاست جمهوری سوسیالیست، که در سال 1912 تقریباً یک میلیون رأی، یا 6 درصد، به دست آورد و توسط **وودرو ویلسون** به دلیل مخالفت با جنگ جهانی اول به زندان فرستاده شد، و به دنیا گفت: «در حالی که وجود دارد یک طبقه پایین تر، من در آن هستم، و در حالی که یک عنصر جنایتکار وجود دارد، من از آن هستم، و در حالی که روحی در زندان است، من آزاد نیستم. و خاخام هشل، که وقتی از او به خاطر راهپیمایی با مارتین لوتر کینگ در روز سبت در سلما انتقاد شد، پاسخ داد: «من با پاها یم دعا می‌کنم» و از سا موئل جانسون نقل کرد که گفت: «متضاد خیر، شر نیست. نقطه مقابل خوب، بی تفاوتی است.» و رزا پارکس که سیستم اتوبوس‌های تفکیک‌شده را سرپیچی می‌کرد و می‌گفت: «تنها خسته‌ای که من بودم، از تسلیم شدن خسته شده بودم.» و فیلیپ بریگا.

وقتی پروردگارم را مصلوب کردند کجا بودی؟ آیا برای توقف نسل‌کشی بومیان آمریکا آنجا بودید؟ وقتی گاو نشسته روی صلیب مرد، شما آنجا بودید؟

آیا برای توقف بردگی آفریقایی-آمریکایی‌ها آنجا بودید؟ آیا شما آنجا بودید تا اوباشی که مردان، زنان و حتی کودکان سیاهپوست را با لینچ در زمان جیم کرو به وحشت انداختند، متوقف کنید؟ زمانی که سازمان دهندگان اتحادیه را مورد آزار و اذیت قرار دادند و جو هیل روی صلیب جان داد، شما آنجا بودید؟ آیا برای توقف حبس ژاپنی-آمریکایی‌ها در جنگ جهانی دوم آنجا بودید؟ آیا شما آنجا بودید تا سگ‌های بول‌کانر را در حالی که به راهپیمایان حقوق مدنی در بیرمنگام رها می‌کردند، متوقف کنید؟ وقتی **مارتین لوتر کینگ** بر روی صلیب درگذشت، شما آنجا بودید؟ وقتی **مالکوم ایکس** روی صلیب درگذشت، شما آنجا بودید؟ آیا برای توقف جنایات ناشی از نفرت، تبعیض و خشونت علیه همجنس‌گرایان، لژیون‌ها، دوجنسه‌ها، دگرباشان و کسانی که تراجنسیتی هستند، حضور داشتید؟ وقتی متیو شپرد روی صلیب درگذشت، شما آنجا بودید؟ آیا شما آنجا بودید تا جلوی سوء استفاده و گناه بردگی کارگران در زمین‌های کشتا و رزی این کشور را بگیرید؟ آیا شما آنجا بودید که قتل صدها هزار ویتنامی بی‌گناه در طول جنگ در ویتنام یا صدها هزار مسلمان در عراق و افغانستان را متوقف کنید؟ آیا برای توقف نسل‌کشی در غزه آنجا بودید؟ آیا زمانی که **رفعت الاریر** را بر روی صلیب مصلوب کردند، آنجا بودید؟ وقتی پروردگارم «عیسی» را مصلوب کردند کجا بودی؟

می‌دانم کجا بودم.

اینجا.

با تو.

آمین



Drewhunkins

3 – کامنت یا پاسخ ویا تبصره به «خطبه برای غزه:

30 آوریل 2024

پاسخ نخست

درک این نکته حیاتی است که این تظاهرات زیبا و نشاط آور ضد نسل کشی که امروز شاهد آن هستیم، با شورش‌های BLM وحشیانه سوروس ID و آشوب‌های خشونت‌آمیز سال 2020 بسیار متفاوت است. با هرج و مرج و خرابکاری BLM، بدیهی بود که آن سفر جنگ فرهنگی از حمایت بی نظیر و صدها میلیون دلار بودجه از نظرات برخوردار بود.

1. طرفداران اسرائیل بر وال استریت و شرکت های آمریکایی تسلط داشتند. حتی نهادهای "ایالت عمیق" دولت فدرال از BLM تا حد زیادی حمایت کردند. ما با نكداران سرمایه گذاری میلیونر، نمایندگان کنگره و هزاران پلیس را دیدیم که به معنای واقعی کلمه دست به جنایت زدند و بناهای تاریخی را ویران کردند و شهرها را به آتش کشیدند. با تظاهرات شگفت‌انگیز و دلگرم کننده ضد نسل کشی امروز، شاهد آن هستیم که اساتید محترم به شدت توسط پلیس سخت گیر به زمین پرتاب می‌شوند، دانشجویان خوشرویی را در چادرها می‌بینیم که از خیمه بیرون آورده شده‌اند و یا که مجبور به فرار می‌شوند، کارفرمایان شرکت‌های بزرگ را می‌بینیم که دانشجویان را با لیست سیاه استخدام مک کارتی تهدید می‌کنند. در طول BLM، آشوبگران اجازه داشتند شهرها و مشاغل را با مصونیت مجازی به آتش بکشند. در طول این تظاهرات طرفدار فلسطین، به سختی می‌توان گفت «از رودخانه تا دریا» بدون تهدید احتمالی اخراج یا بیکاری در پس زمینه بارگذاری

...

پاسخ یا تبصره دوم

«خطبه» خوب از آقای هجز، که، همانطور که احتمالاً اکثر ما می‌دانیم، یک خدمتگزار مسیحی تعیین شده است. به نظر می‌رسد خطبه او متن خطابی است که به گروهی از «مقاومت‌ها» داده است، اما حیف است که نامی از آن گروه ذکر نشده است. با توجه به اینکه او این مطلب را در پس زمینه جنبش مقاومت کنونی در دانشگاه‌های آمریکا منتشر می‌کند، شاید بتوان تصور کرد که خطبه او خطاب به جمعی از چنین افرادی بوده است؟

من به خودی خود مسیحی نیستم، اگرچه به تعالیم مسیح احترام می گذارم، و با دقت معقول، چهار انجیل بخش مسیحی کتاب مقدس را که عهد جدید نامیده می شود، خوانده ام تا آنها را از بخش یهودی جدا کنم. کتاب مقدس که البته عهد عتیق نامیده می شود.

آقای هجز وقتی می نویسد به شدت نادرست است:

«عیسی، اگر در جامعه معاصر زندگی می کرد، بدون سند بود. او شهروند رومی نبود. او بدون حقوق و تحت اشغال رومیان زندگی می کرد. عیسی رنگین پوست بود. رومی ها سفید پوست بودند. و رومی ها که نسخه خود را از برتری سفیدپوستان عرضه کردند، تقریباً به همان اندازه که ما آنها را با تزریقات کشنده به پایان می رسانیم، افراد رنگین پوست را به صلیب ها میخکوب می کردند، آنها را در خیابان ها با گلوله می کشیدند، در قفس می بندند یا در غزه ذبح می کردند. رومیان عیسی را به عنوان یک شورشگر و انقلابی کشتند. آنها از رادیکا لیسم انجیل مسیحی می ترسیدند. و حق داشتند که از آن بترسند. دولت روم عیسی را همانگونه دید که دولت آمریکا مالکوم ایکس و مارتین لوتر کینگ جونیور را دید، سپس، مانند الان، پیامبران کشته شدند.»

او نقش تاریخی را که رومیان در دنیای غرب در آن زمان بازی می کردند، به طرز فاحشی درک نمی کند، که در زمان برادرزاده و وارث منصوب ژولیوس سزار، اکتاویان، که به «آگوستوس» معروف شد، آغاز یک دوره طولانی صلح و صلح بود. رونق در سرتاسر منطقه ای که رومیان قدرت اداری را از طریق فتوحات به دلیل تکنولوژی نظامی برتر خود در دست داشتند. این دوره از صلح و رفاه، البته به نام Pax Romana شناخته شد.

رومیان هیچ دشمنی با "مردم رنگین پوست" نداشتند. رومی ها بیشتر اروپا را نیز تحت کنترل خود درآورده بودند، و قبایل جنگجوی قفقازی اروپایی را شکست دادند و به جنگ خونین همیشگی سرزمینی خود پایان دادند. در تمام مناطقی که روم تحت کنترل اداری خود قرار داده بود، زندگی مردم نسبت به زندگی قبل از تسخیر رومیان به طور چشمگیری بهبود یافت.

رومی ها به هیچ وجه افراد رنگین پوست را هدف قرار نمی دادند. این کاملاً درست بود که امپراتوری مدیترانه ای آن ها هم شامل سفیدپوستان شمال می شد که رومیان را تحت سلطه خود قرار می دادند و هم افراد رنگین پوست در شمال آفریقا و غرب آسیا. در تمام مناطقی که روم فتح کرد، چه رنگین پوستان و چه سفیدپوستان، زندگی آن مردم بلافاصله در این دوره بهبود یافت. با بدبختی ها و رنج های مرگبار ناشی از جنگ های مداوم که توسط کنترل روم کاهش یافت، زندگی برای آن مردم بومی، چه سفید و چه با پوست تیره تر، بسیار بهبود یافت، و بسیار مرفه تر شد.

عیسی «بی‌سند» نبود. این ادعا به وضوح مضحک است. عیسی البته شهروند رومی نبود، اما البته در بیت لحم به دنیا آمد و در ناصره بزرگ شد. او شهروند بومی ایالت روم یهودیه بود. او بدون شک در نقش‌های سرشماری که خود مقامات یهودی با دقت بسیار آن را به عنوان مبنایی برای جمع‌آوری مالیات خود نگه می‌داشتند، فهرست شده بود. بنابراین او شهروند «مستند» یهودیه بود.

رومی‌ها هیچ نسخه‌ای از «برتری سفیدپوستان» را «فروش» نکردند، زیرا بسیاری از سفیدپوستان، شاید بیشتر، به عنوان رنگین پوستان تحت اختیار اداری آنها زندگی می‌کردند. زمانی که مردم را تحت سلطه خود درآوردند، رومی‌ها به دلیل اعمال عدالت و انصاف در میان مردمی که بر آنها حکومت می‌کردند مورد توجه قرار گرفتند.

عیسی نه توسط رومیان، بلکه توسط شورای یهودیان، که بالاترین مقامات، ترکیبی از مقامات سکولار و مذهبی، در جامعه دین‌سالار یهودی بودند، دستگیر و محاکمه شد.

عیسی از حقوقی برخوردار بود که تحت اقتدار رومیان اعطا شده بود، همانطور که به وضوح توسط این واقعیت که سنهدرین فاقد اختیار بود که خود او را به طور خلاصه اعدام کنند، مشهود بود، زیرا احتمالاً اگر این اختیار را داشتند، داشتند. با این حال، عیسی تحت مدیریت رومی قانون، «حق» قانونی برای محاکمه در برابر فرماندار رومی، پونتیوس پیلاطس، داشت.

سنهدرین عیسی را نزد پیلاطس محاکمه کرد. پیلاطس در واقع از عیسی دفاع کرد و گفت که او هیچ راهی نمی‌بیند که عیسی قوانین رومی را زیر پا گذاشته باشد، بنابراین او سزاوار اعدام نیست. اما مقامات یهودی، سنهدرین، به شدت اصرار داشتند که عیسی باید اعدام شود. آنها تهدیدهای خاصی در مورد ناآرامی اجتماعی کردند که در صورت لغو اقتدار آنها ممکن بود به وجود بیاید، و بنا براین پیلاطس فقط با اکراه به خواسته‌های سنهدرین تن داد و عیسی را محکوم به اعدام کرد.

رومیان آن دوره از «انجیل مسیحی» نمی‌ترسیدند، که در آن زمان حتی به ندرت درباره آن چیزی شنیده بودند، و آگاهی یا نگرانی درباره آن کم داشتند. این **سنهدرین**، این مقامات مذهبی یهودی بودند که به شدت از «انجیل مسیحی» ترسیدند و عیسی را به عنوان یک «شورشگر» علیه خود تحت پیگرد قرار دادند. به همین دلیل بود که مقامات یهودی عیسی را به دادگاه کشاندند تا در برابر فرماندار روم محاکمه شود و عیسی را چنان با نفرت تحت تعقیب قرار دادند که علیرغم دفاع از عیسی، **پیلاطس** موافقت کرد تا با محکوم کردن عیسی به اعدام، احترام خود را به **سنهدرین** یهودی نشان دهد.

من فکر می‌کنم آقای هجز، وزیر مسیحی خوب ما، بهتر است در مورد اناجیل واقعی مطالعه کند. هر چهار نفر، متیو، مرقس، لوقا و یوحنا، همگی شرح مشابیه‌ای ارائه می‌

دهند. این یهودیان هموطن او بودند که عیسی را دستگیر و محاکمه کردند، سپس پیلطس فرماندار رومی را تحت فشار قرار دادند تا با اکراه او را محکوم کند.

وکریز هجز برای تعدیل غیرت آشکار خود برای دلسوزی در برابر جمعیت فرقه بیدار، بهتر است درباره Pax Romana که تحت رهبری آگوستوس آغاز شده بود، «مطالعه» کند، و به ویژه درباره خود اناجیل مسیحی «مطالعه» کند

جهل شدیدی که او در اینجا نشان می دهد، ناآگاهی از حقایق واقعی، تا آنجا که ما آنها را از خواندن اناجیل چهارگانه می دانیم، و تا آنجا که ما تاریخ آن دوره را می دانیم، (حداقل) تکان دهنده است.

رومی های آن دوره به «عدالت» شهرت داشتند که با آن مردمی را که تسخیر کرده بودند اداره می کردند و زندگی آنها را از زندگی هایی که از قبل انجام داده بودند بسیار بهبود می دادند. رومی های آن دوره «سفیدپوست برتر» نبودند. بله، آنها خودشان قفقازی بودند، اما فاتحان «فرصت برابر» قبایل دائماً متخاصم بودند، هم در میان سفیدپوستان شمال، و هم در میان رنگین پوستان اطراف حاشیه مدیترانه، که مشخصه «تمدن» بشر در آن زمان بود.

در قرون بعدی امپراتوری روم، انحطاط اجتماعی مشخصه حکومت روم شد، و مسیحیان شروع به کسب قدرت در مقاومت کردند، تا اینکه سرانجام، کنستانتین، امپراتور روم، در حدود سال 312 پس از میلاد، به عنوان وسیله ای برای تامین امنیت به مسیحیت گروید. به نفع مردم امپراتوری، که دین جدید مسیحی در میان آنها به طور گسترده گسترش یافته بود. در آن زمان امپراتوری تجزیه شده بود و پایتخت اصلی آن دیگر در رم نبود، زمانی که خود **کنستانتین** آن را به استانبول منتقل کرد و نام آن را به «قسطنطنیه» تغییر داد.

به هر حال... سپاس فراوان از وزیر هجز برای موعظه بیدارش... علیرغم جهل تکان دهنده ای که نشان می دهد، تا در مقابل ایدئولوژی فرقه بیدار شکوه کند. به همان اندازه که همه ما از این «جنبش» جدید در میان دانشجویان آمریکایی استقبال می کنیم و آن را جشن می گیریم، این واقعیت که بسیاری از آنها از پیروان فرقه ووک هستند احتمالاً مانع از تبدیل شدن این جنبش به پیشاهنگ چیزی بسیار تأثیرگذارتر می شود. به نظر می رسد که خود دانش آموزان تمایلی به درک این موضوع ندارند که آنها صرفاً اعتراض به سیاست های دولت و سیاست های مدارس خود را انجام می دهند. آنها درگیر یک «شورش» آشکار علیه اقتدار مستبدان تحت سلطه یهودی هستند که ملت ما را تحت قدرت خام فاشیستی خود اسیر کرده اند.

اگر آنها در مقاومت خود مصمم باشند، امیدواریم هوشیاری آنها به سرعت گسترش یابد، زیرا نیروهای دولتی پلیس فاشیست مستبدان حاکم تحت سلطه یهودی بر آنها مستقر شده اند.

بارون های نفت قدرتی ندارند که از این سواحل به ساحل سرکوب این دانش آموزان راراه بیندازند. اگر آنها فعالان اقلیم بودند، این درجه از سرکوب نمی توانست صورت بگیرد.

جناح یهودی ستمگران حاکم به تنهایی بر ما حکومت نمی کنند، بلکه آنها تا حد زیادی جناح غالب هستند. هیچ جناح دیگری این قدرت خام را ندارد که از ساحل به ساحل سرکوب شود تا این دانشجویان جوان شجاع اعمال شود

پاسخ سوم

«پیامبران در کتاب مقدس عبری این جنون عالی را داشتند. پیامبر از آنجایی که واقعیت ناخوشایندی را دید و با آن روبرو شد، همانطور که هشل نوشت، «مجبور شد کاملاً خلاف آنچه قلب آنها انتظار داشت اعلام کند».

کتاب مقدس به صراحت قدرتمندان را محکوم می کند. این یک کتابچه راهنمای خودیاری برای ثروتمند شدن نیست.»

آلبرت انیشتین که نامش مترادف با هوش شده است گفت:

«اگر کسی یهودیت انبیا و مسیحیت را همانطور که عیسی مسیح به آن تعلیم داد از تمام اضافات بعدی، به ویژه تعلیمات کاهنان پاک کند، آموزه ای باقی می ماند که می تواند تمام بیماری های اجتماعی بشریت را درمان کند.»

من نمی توانم به جای انیشتین صحبت کنم، اما فکر می کنم بخشی از آنچه که او به آن اشاره می کرد این واقعیت بود که "انجیل" مجموعه ای از نوشته ها است، نه یک کتاب، و دکتربین های کتاب مقدس HBRW نمی توانند دقیق تر از نویسندگان یا نویسندگان باشند. منابع آنها هر چیزی که به تشریفات پیچیده، لباس های خاص، مصنوعات یا

قربانی‌ها نیاز دارد، از رویه‌های بت پرستانه گذشته خود انسان گرفته شده است، و اگر علاقه‌ای به انجام آن داشته باشید، می‌توان همه آنها را از نظر تاریخی ردیابی کرد.

واقعاً ظهور اسلام در جهان سامی است که این واقعیت را می‌پوشاند که «کاست‌های» پیشینی که در شکل آموزه دینی OT - «کوهن» / «لاوی» - به هیچ وجه اصالتاً برای یهودیت نیستند. «کاهان» ادیان سامی عربی پیش از اسلام در خاورمیانه، همان دفتر پیشینی (بسیار سودآور) «کوهن» است، اما، مگر اینکه شما این را بدانید، بیشتر فرض می‌کنند که اینها دستورالعمل‌های خاصی بود که «خدا» به تمرین‌کنندگان داده بود. یهودیت

اگرچه کتاب اصلی HBRW برآورد، در اوایل به اولین پادشاه سومری eNMeR.kar، با ترجمه نادرست NiMRO(d) («شکارچی توانا») اشاره می‌کند که احتمالاً به دلیل واسطه «نمرود» است. این تنها هشدار اولیه نیست که اینها داستان‌های سومری هستند، زیرا سرزمین «شینار» (سومر) و ظهور ابراهیم به عنوان ساکن آموری «اور» نیز این موضوع را تأیید می‌کند.

این به من اجازه داد که در کودکی به ذهن نویسنده پیدایش بپردازم، زیرا چیز بسیار مهمی را به شما می‌گویم - نویسنده پیدایش آن را خوانده بود و با داستان اکدی (برگرفته از سیستم نوشتاری سومری) آشنا بود. "گیلگمش". به این دلیل که ستاره این داستان که به خط میخی نوشته شده است - گیلگمش - پسر "شاه انمرکار" بود. بر اساس برخی گزارش‌ها، او پسر خوانده پادشاه بود، که برای چگونگی توسعه داستان موسی نیز مهم است.

پیدایش خلق داستان حماسی مشابهی از آفرینش، پادشاهی و سقوط انسان به فنا بود، در مسیری مشابه داستان میخی که نویسنده آن به وضوح خوانده/تقلید کرده بود، و او به دنبال خلق داستانی برای خود بود. بدون پادشاه) مردمی که آرزو داشتند به شیوه امپراتوری‌های سلسله‌های سومری و اکدی-سامی توسعه پیدا کنند.

تا قرن گذشته، هیچ کس اطلاعی از تمدن یا فرهنگ سومری نداشت، زیرا این تمدن منقرض شده بود، با این حال، اساس داستان‌های اولیه عهد عتیق است، که نویسنده گیلگمش خوان از آن برای بازسازی و نوشتن داستان‌های HBRW خود استفاده می‌کرد.

خط میخی بسیار قدیمی‌تر از متن فیثقیایی است که برای نوشتن کتاب‌های اولیه OT استفاده می‌شود، و در حالی که می‌توانیم داستان‌هایی را که نویسندگان OT برای ایجاد «کتاب‌های» خود بازسازی کرده‌اند شناسایی کنیم، هیچ سابقه‌ای از کتاب مقدس HBRW به خط میخی وجود ندارد. در حالی که داستان‌های HBRW می‌توانند از خط میخی باشند، داستان‌های میخی اولیه نمی‌توانند از کتاب‌های گنجانده شده در کتاب مقدس HBRW آمده باشند. داستان‌های کتاب مقدس HBRW - مهمتر از همه - معمولاً (و به طرز شومی) «بازگشت» از درس‌هایی هستند که در نسخه اصلی سومری خط میخی آن‌ها می‌یابیم.

در باغ سومریان عدن، خدای *Ea/Enki* یک دزد بداخلاق و گرسنه است که خود به دلیل خوردن گیاهان لذیذی که در باغ رشد می‌کنند، مورد نفرین قرار گرفته است، که توسط بانوی «تی» (دنده) مراقبت می‌شود که در کنار سایر جراحات، شفا بخش است. ریب خدای لعنتی ایا با علم شفا بخشش. (دنده در داستان *HBRW* باغ عدن بازیافت می‌شود، که در آن خداوند از دنده مرد برای خلق زن استفاده می‌کند.) اما در نسخه *HBRW*، خدای خشمگین مرد/زن را به خاطر خوردن میوه در باغ و به دست آوردن آن نفرین می‌کند.

دانش در داستان میخی سومری برج بابل، خدای پرتگاه، *Ea/Enki* از انسان می‌خواهد تا معبد بزرگی را برای او بسازد که از آسمان پایین آمده و متعلق به پدرش *An/Anu* است. او وعده می‌دهد که آنها را در یک قوم و یک سخنرانی متحد کند تا او را پرستش کنند.

در داستان *HBRW*، که از روایت خط میخی بازنویسی شده است، خدا انسان را به قبایل متخاصم با گفتارهای مختلف تقسیم می‌کند و می‌خواهد آنها را از متحد شدن برای ساختن این سازه در بهشت باز دارد.

همانطور که کتاب مقدس استنباط می‌کند، برخی از این داستان‌ها نیز بخشی از خط داستانی خود را از داستان‌های مصر باستان می‌گیرند - داستان مصری دو برادر، از سلسله نوزدهم می‌آید (به دنبال توسعه سلسله هجدهم آهکنا تن از تبار *AhMOSE*) در داستان اصلی مصری، برادر کوچکتر به برادر بزرگتر خود خدمت می‌کند که با او مانند یک پسر رفتار می‌کند - او حاضر نمی‌شود توسط بزرگتر و قوی ترش اغوا شود.

----- **با تقدیم احترامات «2024-05-01»**